

مقدمه

زندگینامه

تذکره نویسان، نام وی را «سلمان» و لقبش را «جمال‌الدین» و تخلص وی را به نام خود او یعنی «سلمان» ذکر کرده‌اند و در این مورد اختلافی بین تذکره نویسان نیست.

«ولادت سلمان در اوایل قرن هشتم و در حدود سال ۷۰۹ در ساوه اتفاق افتاده است. دلیل این ادعا این است که سلمان در مثنوی فراقنامه که می‌باید حدوداً در سال ۷۷۰ هجری سروده باشد، به شصت و یک سالگی خود اشاره کرده و می‌گوید:

«کنون سالم از شصت و یک درگذشت
بساط نشاطم جهان در نوشت»^۱

مرحوم رشید یاسمی در کتاب «تبع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی» در تعیین دقیق سال ولادت وی دلایلی ذکر کرده است که به جهت اهمیت ذیلاً آورده می‌شود:

۱- شیخ علاء الدوله سمنانی که از بزرگان متصوفین قرن هفتم و هشتم است و عمر هفتاد و هفت ساله او در ۲۳ رجب ۷۳۶ به اتمام رسیده می‌گفت: «چون انار سمنان و شعر سلمان ندیده‌ام». علاء‌الدوله دانشمند و شاعر که در ۶۵۷ تولد یافته است، تقریباً نصف عمر «سعدی» و «ابن یمین» و تمام عمر «خواجو» و «همام تبریزی» و غیره را درک کرده و به اقوال جمیع متصوفین شعرا انس داشته و خود نیز شاعر و شعرشناس بوده و به آسانی اشعار معاصرین را تمجید نمی‌کرده است. برای اینکه شعر سلمان قبل از سال ۷۳۶ طرف توجه چنین شخصی واقع گردد، لازم می‌آید که سن او لااقل به ۳۰ رسیده باشد. در صورتی که شیخ مذکور این عبارت را در آخرین سال حیات خود هم گفته باشد، تولد سلمان در ده سال اول قرن هشتم می‌افتد.

۲- مدایحی که از خواجه غیاث‌الدین محمد بن خواجه رشید فضل‌الله کرده است. این شخص از شوال ۷۲۷ تا ۲۱ رمضان ۷۳۶، وزیر سلطان ابوسعید آخرین شخص خانواده هلاکو بوده است. سلمان

۱ - صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، بخش ۲، ص ۱۰۲۲-۱۰۰۴.

در ۹ سال وزارت غیاث‌الدین قصاید غراً دارد. از جمله قصیده‌ای که به استقبال «حسن متکلم» ساخته است و مطلع آن چنین است:

سَقَى اللهُ كَاساً كَصَدِغِ الْكَوَاعِبِ ...

و همچنین قصیده مصنوع خارج دیوان که مطلعش چنین است:

صفای صفوت رویت بریخت آب بهار...؛ برای به نظم درآوردن چنین قصیده‌ای - که در آن تمام صنایع بدیعی و اصول عروضی و غیره به کار گرفته می‌شود - لازم است که شاعر اطلاعات بسیار وسیع و تبّعات عمیقی داشته باشد و این قبل از سی سالگی میسر نیست. به این جهت اگر این قصیده را در آخرین سال حیات خواجه تقدیم داشته باشد ۷۳۶، باز لااقل ولادتش در عشر اول قرن قرار می‌گیرد.

۳- به مناسب تولد شیخ زاهد پسر شیخ حسن ایلکانی می‌گوید:

روز آدینه نه از ماه ربیع الاول رفته از عهد عرب هفصد و پنجاه و سه سال

قرب سی سال به نیکوسخنی در عالم شده مشهور، شدم جاهل و بدگو امسال

از این قرار در ۷۵۰ یا ۷۵۳ دوره شاعری او تقریباً به سی سال می‌رسیده، پس اگر در سال (۷۲۳) شاعری را شروع کرده باشد و سن او را حداقل پانزده سال بگیریم باز تولدش در نخستین ده ساله قرن هشتم واقع می‌گردد.^۱

خانواده سلمان

جمال‌الدین، ستاره درخشان خانواده کوچکی بوده که در ساوه تعینی حاصل نموده و گاهی از جانب وزرای مملکت، عمل استیفایی را عهده‌دار می‌شده‌اند. دولتشاه سمرقندی می‌نویسد: «خاندان او را سلاطین همیشه مکرم داشته‌اند»^۲

«امین احمد رازی» نیز در «هفت اقلیم»، مراتب فضل پدر سلمان را چنین آورده است:

«خواجه سلمان به مضمون *أَلْوَلَدُ سِرٌّ أَيْبِهِ* رفتار نموده، عامل خوش‌تقریر و کافی نیکوضمیر می‌زیست و در ضمن آن، اخذ دیگر فضایل می‌نمود تا شعر را علاوه بر دیگر کمالات گردانیده، سرآمد شعرای آن عصر و زمان گردید.»^۳

در فضیلت خواجه علاء‌الدین محمد، پدر سلمان شکی باقی نمی‌ماند و اشتغال او را هم به عمل استیفا می‌توان قبول کرد، زیرا خواجه سعدالدین ساوجی، وزیر غازان‌خان و الجایتو که در این عصر

۱ - یاسمی، رشید، تتبع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی، ص ۶-۳.

۲- سمرقندی، دولتشاه، تذکره دولتشاه، چاپ برون، ص ۲۵۷.

۳- رازی، امین احمد، تذکره هفت اقلیم، نسخه خطی.

به ذروه تعالی رسیده و با خواجه رشیدالدین فضل الله (صاحب جامع التواریخ) و خواجه علیشاه گیلانی همدوشی و رقابت می‌نموده، البته همشهری خود را فراموش نمی‌کرد. از طرفی هم‌بستگی سلمان به خانواده خواجه رشیدالدین فضل الله را می‌توان دلیل گرفت. پدرش نیز از خدمتگزاران آن وزیر بزرگ محسوب می‌شده است. غیر از این مختصر، چیزی از پدر سلمان معلوم نیست. حتی سال وفات او را هم نمی‌دانیم. همین قدر مسلم است که در طفولیت سلمان نمرده و ایام جوانی و شهرت و بزرگی پسر را درک کرده است. دلیل این مدعا قطعه شعری است که سلمان خطاب به وزیری (احتمالاً خواجه غیاث الدین) که در آن قطعه یک ماه اجازه خواسته است تا به ولایت رفته پدر را که گویا مریض و ناتوان بوده، ملاقات نماید:

صاحباً یکسال و ششماه است تا هر دم لبم زحمت خاک جناب خواجه دستوری دهد

چشم آن دارم که دستور جهان مربنده را بهر دیدار پدر یکماه دستوری دهد^۱

علاوه بر آنچه تذکره‌نویسان و معاصران سلمان، درباره فضایل وی و پدرش آورده‌اند، خود سلمان نیز در موارد بسیاری خود را صاحب فنون و علوم معرفی کرده است:

در علم خط و شعر مشو صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من

از خط او نمونه‌ای در دست نیست؛ تصور می‌شود قسمت اعظم تربیت پدری متوجه این فن بوده است. از کیفیت آشنایی او با سایر علوم زمان، اطلاع و قرینه‌ای به دست نیامده و آثارش منحصر به شعر است. شعری که از آشنایی با دانش خاص، حکایت نمی‌کند. وی دانش شاعری یعنی بدیع، عروض، معانی و بیان را به خوبی می‌دانسته است اما در علم تاریخ ظاهراً بسیار بی‌مایه و کم‌دانش بوده است. هر چند از کسی که شاعر و مداح یا غزل‌سرا معرفی شده است نبایستی توقع داشت که مورّخی کامل باشد چنانکه خواجه حافظ از این نقیصه خود و هم مسلکانش عذر خواسته است:

ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس^۲

ظهور و درخشش سلمان در شعر و گسترش شهرت و آوازه‌اش پس از کسب مقدمات علوم و آموختن آداب دیوانی و علم سیاق در اواخر عهد ایلخانان و به هنگام وزارت غیاث الدین محمد (م ۷۳۶ هـ ق) بوده است.

۱- یاسمی، رشید، تتبع و انتقاد و احوال و آثار سلمان، ص ۳-۱.
۲- همان مأخذ- ص ۱۳۹-۱۲۲.

مذهب

«قاضی نورالله شوشتری» در کتاب «مجالس المؤمنین» که در تجلیل از فضلا و شعرای شیعه است، به خاطر دفاع از سلمان ساوجی، جامی را به جرم تسنن و خرده‌ای که بر سلمان گرفته به سختی مورد ملامت قرار داده و سلمان را شاعری شیعی دانسته است.

سلمان چندین قصیده و ترجیع‌بند در منقبت رسول (ص) و امام حسین (ع) دارد که هر یک بیانگر اعتقاد و ارادت قلبی شاعر نسبت به آنهاست. ابیاتی که از ژرفای دل برخاسته و بر صفحات کاغذ نقش بسته است. در باب حضرت رسول (ص) اشعار فراوانی دارد که از ذکر آنها خودداری می‌کنیم اما در تبیین مذهب شاعر، ابیاتی ذکر می‌شود که دلدادگی او را نسبت به اهل بیت آشکار می‌سازد.

در ترکیب‌بندی به صبر و سخای علی (ع) پرداخته، گوید:

ای برابر کرده ایزد با خلیت در وفا	آیت یوفون بالنذر است بر حالت گوا
بوده با ایوب همسر در گه صبر و شکیب	گشته با جبریل هم‌ره در ره خوف و رجا
نوح اگر در شکر او «عبدأ شکورا» گفت، گفت	از برای «سعیکم مشکور» اندر «هل آتی»
می‌کنم اقرار و دارم اعتقاد آنکه نیست	در ره دین رهبری همچون بعد مصطفی
وز زبان روح گفته با محمد کردگار	«لا فتی أأ علی لا سیف الاذوالفقار»

در ادامه علی (ع) را مقتدای انس و جن معرفی کرده و خود را در منقبت گویی «آستان فخر آل مصطفی» حسان می‌خواند:

این منم در بارگاه مقتدای جن و انس	با قصور عجز خود را منقبت‌خوان یافته
این منم بر آستان فخر آل مصطفی	رتبت حسانی و مقدار سلمان یافته
حجت قاطع، امام حق، امیر المؤمنین	بحر دانش، کان مردی، لطف رب العالمین

سلمان تنها مدح وی را حقیقی می‌داند و مدح‌های دیگر خود را ریایی می‌خواند:

تا که در دریای مدحت آشنایی می‌کنم هر چه نه مذاحی توست آن ریایی می‌کنم

سلمان در قصیده‌ای که ظاهراً در کربلا سروده است، گوید:

خاک خون آغشته لب تشنگان کربلاست	آخر ای چشم بلابین جوی خونبارت کجاست
جز به چشم و چهره مسپر خاک این ره کان همه	نرگس چشم و گل رخسار آل مصطفی ست
ای دل بی‌صبر من آرام گیر اینجا دمی	کاندر اینجا منزل آرام جان مرتضاست

در ادامه ابیات، نسبت به ابا عبدالله ارادت نشان داده و او را به شفاعت می‌طلبد و می‌گوید:

هر کس از باطل به جایی التجایی می‌کند زان میان ما را جناب آل حیدر ملتجاست

کوری چشم مخالف، من حسینی مذهبم راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست
یا شفیع المذنبین در خشکسال رحمتیم ز ابر احسان تو ما را چشم باران عطاست
یا ابا عبدالله از لطف تو حاجات همه چون روا شد حاجت ما گر برآید هم رواست
همچنین به مظلومیت علی (ع) و فاطمه (س) اشاره کرده و به غصب خلافت و باغ فدک تصریح
می‌نماید:

خطة بغداد جز در سایه اقبالشان چون خلافت بی‌علی بودست و بی‌زهر فدک
با توجه به ابیاتی که ذکر شد و ابیات بسیار دیگری که در دیوان شاعر موجود است، می‌توان
دریافت که مذهب وی تشیع بوده است. در تمام دیوان تنها چند بار نامی از خلفا به میان آورده است،
بی‌آنکه در مورد آنها به سخن پردازد.

استاد مرحوم رشید یاسمی در این مورد می‌نویسد:

«چنانکه می‌نماید در اوایل عمر شیعه متعصبی بوده است و هر قدر سن او پیش می‌رفت بهتر وارد
اختلاف دو مذهب می‌شد و ادله طرفین را ملاحظه می‌نمود. غالباً در این باب فکر می‌کرده است و از
مطالعین می‌پرسیده است. این خیال او را مشغول کرده بود که یک شب خواب رسول اکرم (ص) را
می‌بیند و از خواب بر می‌خیزد:

لؤلؤ لعل همی سفت ولیکن نشنود صدف گوش من آن لؤلؤ عمانی را

فردای آن روز قضیه خواب را در قطعه‌ای منظوم ساخت و چون از فرمایش و تبسم پیغمبر چیزی
دستگیرش نشد، این بار به درگاه باری تعالی توسل جسته و کشف حقیقت را از وی مسألت می‌نماید:
یارب امید چنان است که بر ما ز کرم آشکارا کنی این حالت پنهانی را
از این قرار تردید او مرتفع نشد و در آخر عمر ظاهراً جمع هر دو کرده و طریقتی شبیه به عرفای
اهل تسنن اختیار کرده است...»^۱

اما حقیقت نه آن است که مرحوم رشید یاسمی می‌نویسد، زیرا چنانکه گفته شد سراسر دیوان
سلمان مملو از نام علی (ع) و اهل بیت است؛ در حالی که تنها سه یا چهار مورد نام خلفا ذکر شده
است و اشعار سلمان خاصه در ترکیب‌بندهایی که به ذکر علی (ع) پرداخته از جهت آگاهی به حدیث
و قرآن و لطافت‌های ادبی همراه با استحکام سخن چنان متعالی است که نمی‌توان گفت این اشعار در
آغاز سروده شده است و یا در پایان عمر جمع بین دو مذهب نموده است. احتمال می‌رود استاد

مرحوم رشید یاسمی کلیات سلمان را پیش رو نداشته است تا با توجه به کُلّ ابیات سروده شده در این زمینه اظهار نظر فرماید؛ (اللهُ اعْلَم).

ممدوحان سلمان

ظهور و درخشش سلمان در شعر و شهرت عمده وی در این فن، پس از کسب مقدمات علوم و آموختن آداب دیوانی و علم سیاق، در اواخر عهد ایلخانیان و به هنگام وزارت غیاث‌الدین محمد (متوفی ۷۳۶ هـ.ق) بوده است. سلمان در آغاز کار خود، این وزیر ادب‌پرور را چندبار ستود و قصیده مصنوع خود، موسوم به «بدایع الاسحار» (یا «الابحار») را در ستایش آن وزیر ساخت. بنابراین چنانکه برخی اندیشیده‌اند، وی شاعری را با امارت شیخ حسن جلایر ایلکانی که استقلال وی از سال ۷۴۰ به بعد بوده، آغاز نکرده است بلکه چندگاهی از دوره جوانی، در اوایل عهد شاعری خود را در خدمت غیاث‌الدین محمد وزیر که قتلش در تاریخ ۲۱ رمضان سال ۷۳۶ اتفاق افتاد، گذرانید و او را ستود و بعد از آن نیز در ایامی که شیخ حسن ایلکانی به نام حمایت از سلطنت محمد خان از نیره زادگان هلاکو کار خود را آغاز می‌کرد، سلمان به ستایش وزیر محمدخان، یعنی خواجه شمس‌الدین محمد زکریا دخترزاده خواجه رشیدالدین فضل‌الله (که بعدها وزارت او پس یافته و تا حدود سال ۷۷۷ زنده بوده است) پرداخت و چند قصیده در مدح او ساخت. از سال ۷۴۰ که شیخ حسن به استقلال سلطنت یافت خدمت او اختیار کرد. درباره کیفیت ورود سلمان به خدمت شیخ حسن، تذکره‌نویسان و در رأس آنان «دولت‌شاه سمرقندی» داستانی جعل کرده‌اند که صحیح و تاریخی به نظر نمی‌رسد.

اگر این حکایت را بپذیریم و قول دولت‌شاه را قبول کنیم که پس از نقل این حکایت گفته: «و امیر شیخ حسن نویان در بند تربیت خواجه سلمان شد...»^۱ باید چنین بپذیریم که ظهور سلمان در شعر و نیز آشنایی او با دربار ایلکانیان چندگاهی بعد از انتقال شیخ حسن از آذربایجان و ورود او به بغداد و انتخاب آن شهر به پایتختی اتفاق افتاده باشد و حال آنکه قاعدتاً آشنایی و ارتباط او با شیخ حسن از همان حدود سال ۷۳۶ آغاز شده است که آن امیر، لشکریان ارپاخان را شکست داده و محمدخان را به ایلخانی و خواجه شمس‌الدین محمد زکریا را به وزارت او برگزیده است. چنانکه دلشاد خاتون را هم که دو سالی بعد از این تاریخ به همسری شیخ حسن در آمده بود - پیش از آنکه همراه شوهر خود به بغداد رود - مدح کرده و این ستایشگری را تا سال پایان حیات آن زن ادامه داده است. سلمان

در موکب شیخ حسن و همسرش به بغداد رفت و در آنجا سکونت کرد. دوران واقعی شهرت و رواج کار سلمان در همین شهر بوده است. وی در بغداد سمتی نظیر ملک‌الشعرایی دربار ایلکانی داشته و به ستایشگری شیخ حسن، دلشاد خاتون و فرزندان آنها اشتغال داشته است. دلشاد خاتون که مرگ او پیش از سال ۷۵۵ اتفاق افتاده، نسبت به سلمان توجه خاص مبذول می‌داشت و به همین سبب سلمان در ستایش او قصیده‌های متعددی ساخت و حتی در بسیاری از قصاید که در مدح شیخ حسن ساخته، آن خاتون را نیز ستوده است. سلمان خود را مداح خاص دلشاد خاتون می‌خواند:

چون شبه بادم سیه‌رو، گر به غیر حضرتت
بسته‌ام بر هیچ صاحب دولتی در ثنا

این مطلب را در چندین قصیده که در مدح دلشاد خاتون سروده است، تکرار می‌کند. البته کسی که مدایح سلمان را در حق خواجه غیاث الدین و شاه شجاع دیده باشد، متوجه خواهد شد که شاعر در این مورد، کاملاً صادق نیست.

بعد از سپری شدن روزگار شیخ حسن و دلشاد خاتون، سلمان به دربار سلطان اویس اختصاص یافت. رابطه سلمان با سلطان اویس از دیرباز یعنی از دوران کودکی اویس آغاز شده است. سلمان سمت معلمی او را داشت و به قول دولتشاه «همواره از خواجه سلمان تعلیم گرفتی...»^۱ و شاعر در مطاوی اشعار خود که برای پدر و مادر اویس می‌ساخت نام اویس را از اوان کودکی ذکر می‌کرد و پس از آنکه اویس به مقام سلطنت رسید، با همان چشم استادی و تقدّم در سلمان نگریست و سلمان قصاید متعددی در تهنیت فتح و یا در مدح او ساخت و در عهد او از حرمت و ثروت فراوانی برخوردار شد. چنان که شاعران از اقصای عالم برای تقرّب به دستگاه جلایری به نزد او می‌آمدند و به او نزدیکی می‌جستند و چنان که «امین احمد رازی» در «هفت اقلیم» گفته است: «سلطان اویس گرد دلجویی او بیشتر از دیگر مداحان برآمد و همگی توجه و التفات را بر صحبت و مجالست او وقف نمود و باب انواع رعایت را بر روی روزگارش برگشود، چنانکه از متأخرین هیچ کس را آن مکنّت و ثروت دست نداد.»^۲

پسر سلطان اویس، به عنوان جانشین او از سال ۷۷۶ تا ۷۸۴ سلطنت کرد و با آل مظفر از طرفی و با ترکان قره قویونلو از جانبی دیگر در زد و خورد و کشاکش بوده است. سلمان این شاه را نیز در چند قصیده مدح گفته است. علاوه بر پادشاهان و شاهزادگان ایلکانی، سلمان برخی از بزرگان عهد را نیز ستوده است. از آن جمله شاه محمد مظفری است که چندبار بر اثر نزاع با برادر خود، شاه شجاع،

۱- سمرقندی، دولتشاه، تذکره دولتشاه، چاپ برون، ص ۲۸۷.

۲- رازی، امین احمد، تذکره هفت اقلیم، نسخه خطی.

به سلطان اویس پناه برد و از او مدد جست و به یاری سپاه او چند گاهی بر فارس استیلا یافت و سرانجام دختر (یا خواهر) او را به زنی گرفت. برادر شاه محمود یعنی شاه شجاع نیز در زمان استیلا بر تبریز ممدوح سلمان بوده است.

ممدوحان سلمان

- ۱- خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر؛ سلمان تا روز به هم خوردن اساس سلطنتی اولاد هولاکو در ملازمت این وزیر به سر می‌برده و قصیده معروف «صرح ممرّد» را برای او ساخته است.
- ۲- شیخ حسن ایلکانی همسر دلشاد خاتون که شرح آن پیش از این مفصلاً بیان شد.
- ۳- دلشاد خاتون زن شیخ حسن که شرح حال وی گذشت.
- ۴- از دلشاد خاتون فرزندان باقی ماند که همگی طرف توجّه سلمان بوده‌اند و سلمان در زمان حیات و ممات آنها مدح و مرثیه‌ای سروده است. نام آنها به قرار زیر است:

الف- میرقاسم که در سال ۷۴۷ تولد یافته و در سال ۷۶۹ وفات کرده است و در نجف مدفون است. سلمان در قصیده‌ای در رثای او می‌گوید:

دریغا که خورشید روز جوانی
چو صبح دوم بود کم زندگانی

ب- شیخ زاهد ۷۷۳-۷۵۰ که از بام عمارت اوجان افتاد و سلمان در مرثیه او قصیده‌ای ساخته که مطلع آن چنین است:

دریغا که باغ بهار جوانی
فرو ریخت از تندباد خزانی

ج- دختری موسوم به دوندی

سایه لطف خدا سلطان دوندی آنکه هست

سایه لطف الهی دوندی سلطان که او

د- شیخ حسن علاوه بر چهار فرزند که از بطن دلشاد هستند، پسری از زنی دیگر داشته که در ایام

حیات دلشاد وفات یافته است و سلمان در مرثیه او گفته است:

بگریست تخت بر ایلکان شاه تاج بخش
کاورد فخر گوهر شاهی به افسرش

ه- سلطان اویس که شرح آن گذشت.

۵- سلمان چند نفر از وزاری شیخ حسن و اویس را هم ستوده است:

الف- خواجه شمس‌الدین زکریا داماد و خواهر زاده غیاث‌الدین محمد. سلمان در مدح او قصاید

بسیار دارد از جمله:

دامن آخر زمان را بر طراز آستین

خواجه شمس الدین زکریا آنکه نامش کرده‌اند

ب- برادر او نجیب الدین.

ج- پسرش اسماعیل.

د- وزاری سلطان اویس از قبیل شاه خان وخواجه مسرور^۱.

مال و دارایی سلمان

از میان شاعران قرن هشتم کسی را مانند سلمان در تمتع وافر از حرفه شاعری نمی‌توان یافت. انعام‌ها و احسان‌های فراوانی که وی از شیخ و علی‌الخصوص از حامی خود دلشاد خاتون و از شاگرد خویش، سلطان اویس یافته وی را محسود اقران کرده بود. افزون بر وظایف ثابت و معینی که از دربار پادشاهان ایلکانی به سلمان می‌رسیده است، در پایان عمر، به فرمان اویس، اقطاعاتی در حدود ری و ساوه برای او معلوم گردید و این در زمانی است که شاعر به اندیشه عزلت افتاد و از ملازمت درگاه پادشاهان سر باز زد و چنانکه تذکره نویسان نوشته‌اند «انزوا اختیار نمود^۲» و هم بنابر قول آنان است که در این دوران «سلطان جهت وی در ری و ساوه سیورغالات تعیین فرمود یکی از قریات التماسی خواجه سلمان دیه ایررین است که در ری دیهی پرآب و زمین است.^۳»

مقصود از «سلطان» که در این عبارت آمده است، اویس است لیکن چنانکه می‌دانیم سلمان تا پایان حیات اویس و هنگام مرگ او و پس از آن چندی در عهد سلطان حسین ملازم درگاه بود و پادشاهان ایلکانی علی‌رغم اجابت همه درخواست‌های مالی سلمان، از صدور اجازه عزلت و کناره‌گیری او از دربار امتناع ورزیده بودند و به همین سبب ظاهراً وی از لذت انزوا و گوشه‌گیری بهره‌ای برنگرفت زیرا چنانکه از اشعار او بر می‌آید، هنگام مرگ سلطان اویس سال ۷۷۶ در تبریز به سر می‌برده است و همچنین در دوران سلطان حسین و تسلط چند ماهه شاه شجاع بر تبریز و بازگشت سلطان حسین بدانجا در آن شهر بوده و بدین ترتیب توقف و اقامت وی در درگاه سلطنتی در سال‌های مذکور بر دوام بوده است. سلمان در غیبت سلطان حسن از تبریز و استیلای شاه شجاع بر آن شهر، پادشاه مظفری را مدح می‌گفته است بنابراین در دوران بازگشت پادشاه جلایری به تبریز، مغضوب سلطان واقع شد و گویا اعتذار او مفید نیفتاد و او آخرین سال حیات خود را در نوعی

۱- یاسمی، رشید، تتبع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی، ص ۲۱-۱۸.

۲- رازی، امین احمد، هفت اقلیم، نسخه خطی.

۳- همان مأخذ.

انزوای اضطرابی و تهیدستی گذراند و در نماز شام دوشنبه ۱۲ ماه صفر سال ۷۷۸ هجری بدرود حیات گفت!

سفرهای سلمان

هر چند سلمان در بغداد قرین تنعم و حرمت بود، پس از چند سال، یاد وطن و اولاد و اقربا، آن شادی و آسایش را در خاطر او مسموم ساخت و ناچار، ملولانه به دلشاد خاتون عرضه داشت:

ده سال رفت تا به هوای تو کرده‌ام ترک دیار و مسکن و ماوای خویش
و آرزو داشت که او را اجازه دهند، موقتاً به ساوه رفته با اولاد خویش دیداری تازه کند. ولی به قدری شاه و دلشاد خاتون با او مانوس بودند که حتی برای مدت کوتاهی به او اجازه ندادند که به شهر خود رود.

اشتیاق سلمان و سخت‌گیری دلشاد به نهایت رسید و برخلاف عادت در مجلس، سلمان کدورتی ظاهر ساخت. خبر به گوش دلشاد رسید و رنجید. اما سلمان زیرکی کرده و با قصیده‌ای خود را تبرئه نمود و علت تکدر خویش را با زبانی شیرین و مؤثر بیان داشت:

جماعتی ز سر خبث کرده‌اند مگر به بنده نسبت کفران نعمت سلطان
بجز ثنای شما در نیایدم به ضمیر بجز دعای شما در نیایدم به زبان

اشعار مؤثر افتاد و به وی اجازه داده شد دو ماهه به وطن رفته و باز گردد. دوری راه و رنج سفر باعث شد مدت دو ماه سپری شود اما سلمان به بغداد باز نگردد. برای اعتماد به شاهزاده اویس نوشت:

رفته بودم که بیایم به دو مه گرچه مرا بر سر این بود ولی پای مرادم لنگید

ایام به سرعت برق گذشت. یک روز سلمان ملتفت شد که نه ماه از موعد گذشته و در حضور دلشاد هیچ جای عذر باقی نمانده است. ناچار باز فرزند عزیز او را واسطه کرد و به شاهزاده اویس عرضه داشت:

مدت نه ماه نزدیک است شاهها تا رهی دور از آن حضرت جفا و جور دوران می‌برد

عاقبت چاره جز مراجعت نبود و مفارقت از اولاد و عیال نیز صعب می‌نمود، ناگزیر سلمان هر دو کار جمع کرد و زن و فرزندان را با خود به بغداد آورد.

سلمان در اغلب سفرهای سلطان اویس با او بود و این سفرهای متوالی سلمان را به دردهای مختلف از قبیل دردسر و پا و چشم مبتلا ساخت. سلمان خود در قصیده‌ای به سلطان اویس درد و ناراحتی خویش را اظهار داشته است:

شاهما چهار ماه تمام است تا مرا دور از سعادت مرضی گشته آشکار
هم درد پای دارم و هم درد جسم و چشم با آنکه هر سه عذر مرا هست خواستار

از ابیات فوق دوام درد نیز محقق می‌شود زیرا که با دردسر و پا، دوش به دوش اویس به سفر می‌رفته است ولی ابتدای این امراض معلوم نیست. راجع به علت این دردها هرچند به تحقیق نمی‌توان سخنی راند ولی حدس قریب به واقعیت این است که علاوه بر مطالعه بسیار و کهولت سن، مسافرت‌هایی بوده است که سلمان از بغداد به آذربایجان و بالعکس می‌کرده است. این دو ولایت که هوای بسیار مخالف داشته‌اند حال عمومی او را از اعتدال خارج می‌کرده است.

سلطان اویس - که انس و اعتماد و محبتش را نسبت به سلمان ذکر کردیم - غالباً بین این دو ولایت در سفر بود و سلمان را از خود دور نمی‌داشت، به گونه‌ای که هر جا پادشاه می‌رفت شاعر نیز همراه او روانه می‌شد. سفرهای سلطان اویس در اواخر عمر از روی تفریح و برای ییلاق و قشلاق بوده است، لیکن در اوایل امر که آذربایجان در تصرف «اخی جوق» و سایر امرای محلی بود، سفرهای او صورت لشگرکشی به خود می‌گرفت. این سفرها غالباً ناگهان و بی‌موقع آغاز می‌شد و سلمان نیز پیش از آنکه بتواند بهانه و عذری از عدم حضور خود به دست آورد، مجبور به رفتن می‌شد و ناچار بود صحرای سوزان بین النهرین را طی کند و گاهی در زمستان سخت از فلات آذربایجان بگذرد.

غیر از آنچه گذشت، در دیوان سلمان اشاره به ولایت دور دیده نمی‌شود و لذا معلوم نیست چه جاهایی را دیده و چه خطوطی سیر کرده است. ساوه، بغداد و آذربایجان، سه رأس مثلثی هستند که عرصه تفرج او را محدود می‌سازند. در بعضی از اشعار، از مکان‌های خاصی نام می‌برد ولی هیچ یک از آنها از حدود مناطق ذکر شده خارج نیستند:

نگارخانه چین عرصه گلستان است مخوان بهار مغانش که دشت موغان است

قصیده‌ای در دیوان او به چشم می‌خورد که الزام مراسم و مواقع حج شده است و مطلعش چنین است:

دارم آهنگ حجاز ای بت عشاق نواز راست کن ساز و نوایی ز پی راه حجاز

از این مطلع و اشعار ابتدا گمان می‌رود که سلمان خیال حج داشته ولیکن شعری که صراحتاً دلالت به این قصد یا انجام مراسم حج توسط شاعر داشته باشد دیده نمی‌شود. در جایی هم از سلطان اویس رخصت سفر بزرگی را می‌طلبد و چنین می‌گوید:

آسمان خواهدم از خاک درت دور افکند آفتابا نظری بر من خاکی انداز
ولی معلوم نیست که قصدش از این دوری، سفر مکه باشد؛ بلکه در بیت آخر قصیده معین می‌کند
که از این جدایی قصد رفتن به ساوه و انزوا و استراحت در موطن خویش دارد.
گویا سلمان مدتی نیز در مراغه بیمار و بستری بوده و از درک شاه محروم شده است.^۱

سرانجام کار

سلمان در نهایت از چشم جلازریان افتاد و در ساوه انزوا جست و گرفتار پریشانی گشت. لطف و نعمت بسیار که در دربار جلازیریه دیده بود و سابقه انس و حقوق چهل ساله، همه را به فراموشی سپرد. پس از آنکه شاه شجاع به تبریز حمله کرد و سلطان حسین متواری شد و به دربار شاه شجاع پیوست - با اینکه حکومت شاه شجاع و تسلط او بر تبریز بیش از چند ماهی طول نکشید و باز سلطان حسین بر تخت پادشاهی از دست داده تکیه داد و این بار نه به چشم خشم و قهر در او نگریست - بسیار تأسف آور است که این پیر هفتاد ساله - که بیشتر عمر را در ناز و نعمت گذرانیده و از توجه و اکرام ممدوحان قدیمی خود بهره می‌جست - در واپسین سال‌های عمر در اندوه و خواری محرومیت به سر برد و در همین حال درماندگی و انزوا دوشنبه دوازدهم صفر ۷۷۸ عرصه شاعری و زندگی را در زادگاه خویش شهر ساوه، ترک گفت.^۲

«فصیح خوافی» واقعه وفات سلمان را ذیل حوادث سال ۷۷۷ آورده و در هجدهم ماه صفر آن سال دانسته است. اما دولتشاه سمرقندی در «تذکره دولتشاه»^۳، سال وفات او را ۷۶۹ دانسته و رضا قلی خان هدایت در «مجمع الفصحاء»^۴ سال وفات وی را ۶۶۹ آورده است.

جالب این است که هدایت سالی را برای وفات سلمان ذکر کرده که او در آن تاریخ به دنیا نیامده بود. قول فصیح خوافی اندکی به حقیقت نزدیک‌تر است. اما چنانکه می‌دانیم در چند ماه اول از سال ۷۷۷ سلمان، شاه شجاع را که بر تبریز استیلا یافته بود، مدح می‌گفت و بعد از آن در تمام آن سال سلطان حسین را که از معاودت شاه شجاع به فارس استفاده کرده و به تبریز بازگشته بود، ستایش می‌کرد و سرگرم اعتذار از او بود مگر مقام از دست رفته را در دربار ایلکانی باز یابد. پس گفتار

۱ - یاسمی، رشید، تبیع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی، ص ۲۵-۲۲.

۲ - همان، ص ۶۸-۶۶.

۳ - سمرقندی، دولتشاه، تذکره دولتشاه، چاپ برون، ص ۲۹۴.

۴ - هدایت، رضا قلی خان، مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۱۹.

فصیح خوافی هم درست نیست و می ماند همان دوشنبه دوازدهم سال ۷۷۸ که ابتدا ذکر شد و صحّت این قول با توجه به قطعه ذیل که ساخته یکی از معاصران سلمان است بیشتر معلوم می گردد:

محل آیت اعجاز پارسی، سلمان	بهار طبع چو او عندلیب خوش گفتار
ندید بر سر شاخ گل سخن اصلا	بهار طبع چو او عندلیب خوش گفتار
طریق شعر به او ختم گشت و بعد از وی	بدوخت دست قضا بر در سخن مسمار
نماز شام دوشنبه ده از صفر بوده	که نقد عمر به یکدم چو صبح کرد نثار
«بساط دار قرار» است سال تاریخش	چو کرد میل به سوی بساط دار قرار

که بر اساس حروف ابجد «بساط دار قرار» همان ۷۷۸ می باشد.^۱

اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر سلمان

پس از گذشت حمله بنیان کن و سیل آسای مغول و کشتارهای بی‌امان و قتل عام‌های پی‌درپی که به انقراض دولت خوارزمشاهیان در سال ۶۲۸ انجامید یک دوره حکومت ملوک الطوایفی در ایران آغاز شد. پس از فتح بغداد به دست هلاکو- که به یاری وزیران ایرانی صورت گرفت- حکومت، میان خانواده‌ها و خاندان‌های مختلف مغولی تقسیم گردید.

سرداران متنفّذ ابوسعید و بعضی امارت جویان دیگر از هر گوشه‌ای سربرآوردند و چندی به بهانه حمایت از خان‌زاده‌های مغول و بعد هم رسماً به عنوان تصرّف و تسلط بر نواحی مختلف، دعوای امارت کردند و از این راه حکومت‌های معروف آل جلایر، امرای چوپانی، آل مظفر، آل اینجو، امرای طغا، تیموری، امرای سربداری، و امثال آنها به وجود آمدند. سلسله‌های دیگر هم که مقارن با حمله مغول وجود داشتند یا در دوره حکومت ایلخانان پدید آمدند و با قبول ایلی، باقی مانده بودند، مانند سلغریان، ملوک شبانکاره فارس، اتابکان یزد، اتابکان لرستان، قراختائیان کرمان، آل کرت هرات، ملوک طبرستان و رویان، بعضی در دوره حکومت ایلخانان منقرض شدند و بعضی پس از سقوط ایلخانی به حکومت خود ادامه دادند. دوره قدرت این امارت‌ها چندان طولانی نبود و بخش اعظم دوران تسلط آنها در زد و خورد با امرای دیگر می‌گذشت و در مجموع، این حکومت‌ها از عوامل انحطاط مدنی ایران شمرده می‌شدند و در دوره قدرت خود تنها فرصت دخالت در امور عمرانی، علمی و ادبی را داشتند.

از میان این امارتها آنچه که در حیطه کار این نوشتار و مربوط به زندگی و آثار و اشعار سلمان ساوجی است، حکومت آل جلایر و آل مظفر است.

ایلکانیان یا آل جلایر یک دسته از ملوک طوایف ایرانند که بعد از ضعف حکومت ایلخانی در ایران و عراق به حکومت رسیدند. اینان اولاد امیرحسین گورکان پسر آقبولای جلایرند که دختر ارغوان را به زنی گرفته و با ایلخانان خویشی یافته بودند. پس از او امیر شیخ حسن، داماد چوپان، سردار بزرگ سلطان ابوسعید شده بود، لیکن ابوسعید طمع در زن او «بغداد خاتون» بست و همین امر مقدمه اختلاف ابوسعید و امیرحسن جلایر گردید چنانکه مدتی در حبس می گذرانید. بعد از مرگ شیخ حسن یکی از نوادگان هولاکو به نام محمدخان نامزد ایلخانی گردید و به آذربایجان تاخت و در سال مرگ «ابوسعید» تبریز را تصرف کرد و محمدخان را رسماً به ایلخانی نشانید و آذربایجان و عراق را مسخر نمود. ولی بعداً میان او و امیر شیخ حسن چوپانی معروف به «شیخ حسن کوچک» و بعضی امرای دیگر مغول منازعاتی در گرفت. سرانجام به عراق عرب استیلا یافت و از سال ۷۴۰ حکومت مستقلی در بغداد ایجاد کرد. بعد از او پسرش سلطان اویس (۷۵۷-۷۷۶) آذربایجان و ری و برخی از نواحی عراق عجم را نیز بر متصرفات خود افزود ولی بعد از او اختلاف و ضعف در حکومت ایلکانیان راه یافت و سرانجام باقی مانده خاندان، به دست خاندان تیموری در سال ۸۲۷ از بین رفت. اهمیت ایلکانیان بیشتر در آن بود که همواره شاعران بزرگی در دستگاه خود داشته و آنان را مورد تشویق قرار داده‌اند. از میان آنان سلطان اویس به سبب شاگردی در نزد سلمان ساوجی خود در زمره ادبا و از طرفداران بزرگ اهل ادب و علم بوده است. غیر از سلمان، شعرای بزرگی همچون عبید زاکانی، خواجه محمد عصار، شرف الدین رامی، حافظ شیرازی و ابن نصوح شیرازی در دربار ایلکانیان راه داشته‌اند.^۱

خاندان جلایریه ۸۶ سال سلطنت کردند و چهار تن از آنها فرمانروایی داشتند. اولین فرمانروای این

سلسله، شیخ حسن ایلکانی بود.^۲

همی کنند ندا در ممالک آفاق	مبشران سعادت بر این بلند رواق
به اتفاق خلایق به یاری خلاق	که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب
فراز تخت سلاطین، به دار ملک عراق ^۳	نشست خسرو روی زمین به استحقاق

مرگ سلطان اویس

سلطان اویس هنگامی که عازم جنگ با امیر ولی حاکم مازندران بود در تبریز مریض شد و در سن ۳۸ سالگی در تبریز وفات یافت. فصیح خوافی به استشهاد شعر سلمان در حوادث سال ۷۷۶ می‌گوید:
در وفات سلطان اویس بن شیخ حسن. سلمان ساوجی گفته:

وفات شهنشاه، سلطان اویس «بوقت سحر» بود و تاریخ نیز

و عبارت «وقت سحر» به حروف ابجد سال ۷۷۶ می‌شود.^۱

پس از مرگ سلطان اویس، پسرش جلال‌الدین حسین به جای پدر بر تخت نشست سلمان در تهنیت این جلوس در قصیده‌ای گفت:

ای در پناه چترت خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه تا به ماهی...

...خورشید در زمانت خواهد که عین باشد تا سکه جبینش سلطان حسین باشد^۲

حکومت سلطان حسین مقارن بود با حکومت آل مظفر در فارس و عراق عجم. بنیان‌گذار این حکومت، امیر مبارزالدین محمد، پسر امیر شرف‌الدین مظفر بوده است. در سال ۷۹۵ که امیر مبارزالدین از فتوحات عراق و آذربایجان به شیراز باز می‌گشت، به سبب تندى و خشونتى که نسبت به پسران خود کرده بود، دچار توطئه و طغیان آنان گشت. چنانکه او را مقید و محبوس ساختند.^۳ امیر مبارز در خانه خود مقید بود و بر پسران خود لعن و نفرین می‌فرستاد. چون شب شد نوکرهای شاه شجاع و شاه محمود از در خانه محمد مظفر تا پای قلعه طبرک ایستاده او را به قلعه بردند و در شب دوازدهم ماه رمضان او را کور کردند و سپس به قلعه سفید فارس فرستادند و محبوس ساختند سلمان درباره این حادثه گفته است:

آنکه می‌گفت شیر شزره منم روز هیجا و دیگران همه گور

قوة الظهر پشت او بشکست قره العین کرد چشمش کور

تا بدانی که با سعادت و بنخت بر نیاید کسی به مردی و زور

پس از منازعات فراوانی که میان شاه شجاع و شاه محمود و پسران امیر مبارزالدین در گرفت، شاه شجاع قدرت یافت و پس از اینکه از هر جهت اسباب کار را مهیا دید. در اوایل سال ۷۷۷ با دوازده هزار نفر عازم تبریز شد. سلطان حسین جلایری با سی هزار سپاهی در چرماخوران به شاه شجاع

۱- سمرقندی، دولتشاه، تذکره الشعرا، چاپ برون، ص ۲۸۷.

۲- همان، ص ۲۸۷.

۳- غنی، قاسم، تاریخ عصر حافظ، ص ۱۵۹-۱۵۸.

رسید و جنگی سخت درگرفت و در نتیجه تبریزیان شکست خوردند و سلطان حسن متواری شد. شاه منصور در این جنگ شجاعت بسیار از خود نشان داد. از جمله دو نفر از امرای جلایری موسوم به عبدالقاهر و پهلوان حاجی خربنده را اسیر نمود و شاه شجاع آنها را با فتح نامه عراق به فارس فرستاد و در تبریز بر تخت نشست و مدت چهارماه در تبریز گذرانید.

سلطان ساوجی مداح سالخورده آل جلایر در این ایام که آخرین روزهای عمر او به شمار می‌رفت در تبریز بود و بدون توجه به اینکه عمری مداح جدّ و جدّه او (شیخ حسن و دلشاد خاتون) و سلطان اویس پدر سلطان حسین و خود او بوده است تمام این حقوق و احسان‌ها را نادیده گرفت و قصایدی در مدح شاه شجاع یعنی دشمن آل جلایر سرود. از جمله قصیده‌ای سی و شش بیتی که مطلع آن چنین است:

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بومی که بودش سر به ویرانی
 زهی منت که باز آمد به جوی مملکت آبی ز حد تیغ سلطانی به فضل فیض یزدانی
 نوشته‌اند که شاه شجاع این قصیده بخصوص مطلع آن را نپسندید. سلمان قصیده ۴۵ بیتی دیگری در مدح او ساخت با این مطلع:

سخن به وصف رخس چون ز خاطرم سر زد ز مطلع سنختم آفتاب سر بر زد
 عیش و کامرانی شاه شجاع در تبریز چندان طول نکشید زیرا دو نفر از امرای صحرانشین موسوم به «سردار شبلی» به امیر اصفهان‌شاه حمله بردند و او را دستگیر ساختند و سپاهیان همراه او را یا کشتند یا اسیر نمودند. در این میان شاه نصره الدین یحیی حاکم یزد که عموی شاه شجاع بود، چشم شاه شجاع را دور دیده، به سودای تسخیر فارس و عراق برخاست و او را سراسیمه ساخت. از طرف دیگر شاه شجاع مبتلا به درد پای سختی شد و زمستان تبریز را در پیش دید. همه اینها سبب شد که با عجله از تبریز حرکت نموده و تا کاشان در هیچ جا توقف نکند پس از حرکت شاه شجاع از آذربایجان، سلطان حسن جلایری که در بغداد بسر می‌برد با عجله تمام عازم مراجعت به آنجا شد. بعد از دو ماه به تبریز رسید و سفیری نزد شاه شجاع فرستاد و با مبادله اسرای طرفین از جمله امرای اسیر با شاه شجاع مصالحه نمود!

بدین گونه حکومت کوتاه مدت آل مظفر بر تبریز برچیده شد و دوباره جلایریان بر آذربایجان حاکم شدند و پس از این بود که آرام آرام سکه شعر سلمان از رونق افتاد و سلطان حسین به چشم خیانت و قهر و خشم به او نگریست. از این پس دوره کم لطفی و بی‌مهری و انزوا و گوشه‌گیری

سلمان آغاز شد. سلمان نیز مانند خواجه در معرض کشمکش سلسله‌ها و امرای مختلف بود و در نتیجه جنگ‌ها و خرابی‌ها مشقات فراوانی دید ولی بطور کلی در سایه حمایت و صلابت جلایریان به فراخی حال زیست و صاحب املاک و عقار و ضیاء بود!

سلمان و شاعران متأخر و معاصرش

الف- سلمان و شاعران متأخر

سلمان همانند هر شاعر دیگری میراث ادبی پیشینیان را مورد توجه قرار داده و به طرزی زیبا از گنجینه ادبی گذشتگان بهره جسته است. معانی ظریف، مضامین و تصاویر شعری، تعبیر و آرایش‌های لفظی و معنوی را از گذشتگان دریافت داشته و با بهره‌گیری از ذوق و استعداد شاعری خویش، آنها را به شکلی زیبا پرورانده است. سلمان شعر گروهی از شاعران گذشته را پیش چشم داشته و از اشعار آنها آشکارا استقبال کرده و مستقیم و صریح در شعر خویش داخل نموده است و در قصاید خویش از آنها نام برده است.

الف- فردوسی و نظامی و سایر استادان مثنوی سرا

ب- منوچهری دامغانی: سلمان یک قصیده به استقبال او ساخته است:

المنة لله که این ماه خزان است وقت شدن و آمدن راه رزان است

منوچهری:

تا باد خزان رنگرز رنگ رزان است گویی که چمن کارگر رنگرزان است

در ابیات اول این قصیده، سلمان سعی کرده است، اشکال و معانی مختلفی از کلمات رنگ رزان اراده نماید ولی تصنعی که در آن به وجود آمده آن را از سبک منوچهری دور کرده است.

ج- سنایی غزنوی: که سلمان چند قصیده او را استقبال کرده است. ولی نظر به مراتب عرفانی ابیات شاعر غزنوی، سلمان نتوانسته است اشعار خود را کاملاً شبیه سرمشق بسازد. از جمله این قصیده سنایی:

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

سلمان:

قدم نه بر سر هستی که هست این پایه ادنی

ورای این مکان جایی است عالی جای توست آنجا

د- خیام نیشابوری: سبک خیام در رباعی‌سرایی، شعرای قرن هشتم را بیش از گویندگان هر قرن فریفته است. در دیوان حافظ، رباعیاتی دیده می‌شود که صرف‌نظر از مقصود فلسفی - که خیام تعقیب می‌کرده - دارای همان لطافت و هیجان است. سلمان نیز با گفتار خیام انس داشته و چند رباعی در دیوانش دیده می‌شود که شخص را بی‌اختیار به یاد خواجه عمر خیام می‌اندازد. از جمله:

خواهم که مرا مدام آماده بود جام می و شاهی که آزاده بود
چندان بخورم باده که چون خاک شوم این کاسه سر هنوز پر باده بود

ه - انوری: انوری نیز از شعرایی است که سلمان را فریفته گفتار و مستقبل اشعار خود ساخته است. سلمان دعوی مقابله با او را داشته و گوید:

جان در این گفته روان باشد انوری گر در این زمان باشد
در بیان گرچه قادرست، کجا این معانی در بیان باشد

سلمان قصاید چندی به استقبال او ساخته است، از جمله استقبال از قصیده نخستین دیوان انوری که مطلعش چنین است:

باز این چه جوانی و جمال است جهان را وین حال که نوگشت زمین را و زمان را
سلمان:

آغاز حیاتست دگر باره جهان را سرسبزی و عیش است زمین را و زمان را
مضامینی که سلمان از انوری گرفته سه گونه است:

الف - آنچه قصد تضمین داشته است، مثل:
هر کجا خطبه شد بنام سخاش نطق را دست بر دهان باشد

فکر را پای در رکاب بود انوری
نطق را دست بر دهان باشد

ب - آنچه مضمون را با مختصر تغییری از آن خود کرده و چیزی بر آن نیفزوده است:
سلمان
نسیم باد و اعجاز زنده کردن خاک می برد آب همه معجزات عیسی را

انوری
هوا می‌کند اموات خاک را زنده به یاد می‌دهد انفاس لطف عیسی را

ج - آن مضامینی که در لباس بهتر در آمده و چاشینی از طبع سلمان در آن است که هر چند از حیث انسجام بر انوری برتری ندارد، ولی معانی لطیف‌تر و متناسب الفاظ در آنها بیشتر است.

نگارخانه صحن و جمال لیلی را
 کجاست مجنون تا عرض داده دریابد
 انوری
 مگر گشاد دم صبح بوی لیلی را
 به بوی صبح چو مجنون صبا ز جای برخاست
 سلمان

و- ظهیر الدین فاریابی و کمال الدین اسماعیل اصفهانی: سلمان بیشتر از هر شاعری از ظهیر الدین فاریابی و کمال الدین اسماعیل تقلید کرده است. بسیاری از مضامین آن شاعر قرن ششم و این گوینده قرن هفتم در دیوان سلمان یافت می شود. بعضی عیناً نقل شده و برخی تغییر شکل داده به لباس جدید درآمده است. سلمان، فخرکنان راجع به استقبال‌هایی که از ظهیر کرده است می گوید:

روح ظهیر اگر شنود این قصیده را
 صد بار بیش بوسه مرا بر دهان دهد
 و نسبت به کمال الدین اسماعیل در قصیده التزام «موی» گوید:

شعر من بنده چو مویست و کمال سخنم

راست مویی است که در چشم کمال شعر است
 چنانکه که گفتیم اقتباسات سلمان گاهی واضح و صریح است مانند مطلع‌های زیر که با اصل تفاوت چندانی ندارد:

شنیدم آیه «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ» از لب حور
 سپیده دم که شدم محرم سرای سرور

ظهیر

ندای آیت «استغفروا» ز ربّ غفور
 به دل رسید سحرگه در مقام حضور

سلمان

دست جلال بر طرف لامکان نهاد
 آن خواجه که پایه قدرش ز مرتبت

کمال

دست جلال مرتبه بر لامکان نهاد
 قدرت مکان و پایه خود چنان قیاس کرد

سلمان

گاهی هم تغییری در مضامین داده که در این مورد نمی توان گفت مقلد پیش افتاده است:
 ز آن صبا را ز سر زلف تو بیرون شو نیست
 که بهر موی ازو بندی بر پای صباست

کمال

هر نفس سلسله بوی تو در پای صبا
 هر دمی مجمره روی تو در دست شمال

سلمان

بعضی از تضمین‌ها و استقبال‌های سلمان از خلاق‌المعانی کمال‌الدین اسماعیل و ظهیرالدین فاریابی و دیگر متقدمین چنان دلنشین و استوارتر است که بر استادان سلف نیز پیشی گرفته است.^۱ سلمان از دیگر شاعران متقدم چون سعدی شیرازی، عنصری، امیر معزی و خاقانی چه در لفظ و چه در عبارت و چه در مضمون و محتوی استقبال کرده‌است که ذکر همه آن نمونه‌ها باعث اطالۀ کلام خواهد شد.

ب- سلمان و شاعران معاصر وی

۱- کمال خجندی: سلمان محسود بسیاری از هم‌عصران خود بود. و این موضوع شهرت و موقعیت برتر او را در آن زمان نشان می‌دهد. از جمله خجندی قطعه‌ای در هجو سلمان دارد:

یکی شعر سلمان ز من بنده خواست	که در دفترم زان سخن هیچ نیست
بدو گفتم آن گفته‌های چو آب	کز آنسان دری در عدن هیچ نیست
من از بهر تو می‌نوشتم ولی	سخن‌های او نزد من هیچ نیست ^۲

۲- بسحق اطعمه (متوفی ۸۱۹ یا ۸۲۷ یا ۸۳۰): جمال‌الدین ابواسحاق شیرازی معروف به بسحق اطعمه که قطعاً معاصر خواجه حافظ و سلمان بوده است و بسیاری از غزل‌های خواجه را استقبال کرده است در دیباجه دیوان خود گوید:

« ... زمانی که درخت جوانی سایه گسترده بود، سخنی چند مناسب هر مقال دست می‌داد و ... [تمام] روز در این فکر بودم که با وجود اوصاف فردوسی که نمک کلام او چاشنی دیگ هر طعام است و ... غزلیات خواجه سلمان که در کام اهل کلام به مثابه شیر و انگبین است ... من چه خیال پزم که خلائق محظوظ گردند...»^۳

و این نشانگر رواج و شهرت شعر و کلام و آوازه سلمان در آن زمان بوده است.

۳- سلمان و حافظ

غزلیات سلمان، بهتر از هر شعر فارسی، شخص را به یاد اشعار حافظ می‌اندازد. علاوه بر استقبال‌هایی که از یکدیگر کرده‌اند، اساساً زبان غنی سلمان نزدیک‌ترین زبان به گفتار خواجه است. گرچه شاعر شیراز خود را پیرو خواجهی کرمانی که در اواخر عمر او را درک کرده است می‌داند:

۱- برای تفصیل نمونه استقبال‌ها رک به ص ۱۰۶-۱۰۴ کتاب رشید یاسمی.
۲- غنی، قاسم، تاریخ عصر حافظ، ص ل ح مقدمه.
۳- همان‌جا- ص م مقدمه.

استاد سخن سعدی است، نزد همه کس اما دارد سخن حافظ، طرز سخن خواجه بعضی او را پیرو سبک حکیم نزاری قهستانی می‌دانند که قبل از تولد حافظ یا در ایام طفولیت او بدورد حیات گفته است. شایسته این بود که خواجه خود را مکمل سبک و مخصوصاً طرز غزلسرایی سلمان محسوب می‌داشت. الفاظ و جملات و اصطلاحاتی که حافظ به درجه کمال رسانیده است در اشعار سلمان نیز دیده می‌شود و چنانکه گاهی شخص تصور می‌کند به مطالعه اشعار حافظ مشغول است:

در بیابان فنا ما همه سرگردانیم تا کرا سوی تو توفیق هدایت باشد

گاه در مصطبه دردی کش رندم خوانند گاه در خانقهم صوفی صافی دانند

بعضی از اشعار این دو استاد به نهایت درجه به یکدیگر شباهت دارند و نشان می‌دهند که به گفتار و سخن یکدیگر انس کامل داشته‌اند. و اگر چه محتمل است که یکدیگر را ندیده باشند اما شعر یکدیگر را بسیار خوانده و در صدد استقبال یا تقلید بر می‌آمده‌اند. مثلاً در این تضمین‌ها:

زمان زمان به دل و حال خویش می‌گفتم ایا منازل سلمی و آئین سلماکمی

سلمان

بسا که گفته‌ام از شوق با دو دیده خون ایا منازل سلمی فآئین سلماکمی

حافظ

عاشقان را روز بازار از جمالت امشب است لیلۃ القدری که می‌گویند پندار امشب است

سلمان

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است یا رب این تأثیر دولت از کدامین کوکب است

حافظ

خواهی که روشنت شود احوال درد من برگیر شمع را ز سر تا بپا بپرس

سلمان

خواهی که روشنت شود احوال سر عشق از شمع پرس قصه ز باد صبا بپرس

حافظ

بر همین منوال می‌توان غزل‌های بسیاری را در دیوان دو شاعر یافت که شباهت بسیار با یکدیگر دارند، اما معلوم نیست کدام به استقبال دیگری رفته است.^۱

۱- برای تفصیل نمونه‌های غزل‌ها، رک به ص ۱۱۰-۱۰۸ کتاب رشید یاسمی و نیز ص ۸۱-۸۵ جلد اول حافظ نامه بهاء الدین خرمشاهی.

ویژگی‌های شعر سلمان

الف- کلیات شعر

شعر سلمان دارای سبک و مسلک ویژه‌ای است. به این معنی که او برزخ بین قدما و متوسطین واقع شده و کلامش خاتمه دور قدما و آغاز عصر متوسطین می‌باشد. همه اساتید به مهارت و استادی سلمان در شعر و سخن اعتراف کرده‌اند. خواجه حافظ شیرازی که معاصر وی بوده، درباره سلمان گوید:

سرآمد فضلالی زمانه دانی کیست ز راه صدق و یقین، نی ز راه کذب و گمان
شهنشه فضلا پادشاه ملک سخن جمال ملت و دین، خواجه جهان سلمان

سلمان کاخ سخنوری خود را بر شیوه کمال‌الدین اسماعیل و ظهیرالدین فاریابی بنیان نهاد و اکثر قصاید را در جواب این دو نفر و به سبک و طرز آنها گفته است. مولانا جامی در بهارستان می‌نویسد: «اکثر مضامین سلمان از اساتید قدیم، خاصه کمال‌الدین اسماعیل مأخوذ است. لیکن او آنها را به درجه‌ای ترقی داده که جای هیچ خدشه و اعتراضی نیست.»^۲

از سلمان نزدیک به یازده هزار بیت باقی مانده است که کلیات دیوان او را تشکیل می‌دهد که جدای از قصیده خارج دیوان او موسوم به «بدایع الاسحار» (یا الابحار) می‌باشد.

دیوان او شامل قصیده، غزل، قطعه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند و رباعی و دو مثنوی به نام‌های «جمشید و خورشید» و «فراقنامه» است. اشعار او سوای قصایدش بالغ بر پنج هزار بیت می‌گردد. در اهمیت

سلمان و شعرش همین بس که «قسمتی از غزلیات او به واسطه شباهت بسیار به غزل‌های حافظ به اشتباه در دیوان حافظ گنجانیده شده است».

مهم‌ترین موضوعاتی که در دیوان سلمان به چشم می‌خورند عبارتند از: بحث‌های فلسفی، اخلاقی و حکمی، گذرا و فانی بودن دنیا، ناپایدار بودن لذت‌ها، سلوک انسان و حرکت او از نفسانیت خویش تا وصل به معبود واقعی، بی‌نیازی و استغنائی انسان از پیرامون، زهد و ترک دنیا برای آسایش فکر و روح، تأکید بر بی‌آزاری و قناعت. البته این موضوعات از مدح امیران و وزرا، بیان حوادث سیاسی و درباری، مرثیه‌ها و تهنیت‌ها جداست.

ب - قصاید سلمان

قصیده در قرن هفتم و هشتم

حملهٔ خانمان‌سوز مغول و خرابی شهرهای آباد و آشفته‌گی اوضاع به یکباره طومار شعر فارسی را در هم پیچید و بساط سخن و سخنوری را برچید و به جای قصاید مدحی، عرفان، وارد ادب فارسی گردید و غزل رشد کرد و شکوفا شد. در حالی که مدایح شعرا دیگر خریدار نداشت و غزلیات عارفانه و اشعار صوفیانه و عبرت‌آمیز با روح و اندیشهٔ مردم ستم‌دیده ایران که حملات وحشیانه مغول سخت‌ترین ضربات را بر آنان وارد ساخته بود، بیشتر سازگار بود. علی‌رغم این اوضاع، قصیده‌سرایی و مدیحه‌گویی به کلی از میان نرفت و شعرایی مانند «امیر خسرو دهلوی»، «اوحدی مراغه‌ای»، «خواجوی کرمانی»، «ابن یمین» و «سلمان ساوجی» میراث گران‌بهای گذشتگان را حفظ کردند. حتی شاعری چون «سعدی» هم در این زمینه، طبع‌آزمایی کرده و گاهگاهی در عین وارستگی و بی‌طمعی، بعضی از معاصرین خود را مدح گفته است. قصیده در این دوره از لحاظ معنی و کیفیت مطالب، چندان تغییری نکرد به طوری که می‌توان آن را دنبالهٔ قصیدهٔ قرن ششم و تقلیدی از گویندگان آن قرن دانست. آنچه از لحاظ تحول قصیده زودتر از هر چیز به چشم می‌خورد، تغییر لحن و آهنگ قصیده است. در این مورد باید گفت که قصیده تا حد زیادی صلابت و فخامت خود را از دست داد و به لحن غزل نزدیک شد.^۱

روش سلمان در قصیده‌سرایی

سلمان در قصیده‌سرایی، از روش استادان قدیم مانند سنایی و انوری و ظهیر و کمال‌الدین اسماعیل پیروی کرده است و علاوه بر نقل مضامین گذشتگان و یا تصرف در آنها خود نیز در اختراع مضامین تازه

قدرت به خرج داده و مخصوصاً در تغزلات و تشبیحات، شیوه‌ای خاص و لطیف به کار برده است. سبک قصایدش طبق معمول زمان، عراقی و مخصوصاً تغزلاتش لطیف و شیوا و به لحن غزل نزدیک است به طوری که اگر سلمان را بزرگ‌ترین قصیده‌سرای قرن هفتم تا دوازدهم - یعنی فاصله بین حمله مغول و ظهور دولت قاجاریه بدانیم - شاید به خطا نرفته باشیم. جامی در بهارستان دربارهٔ سلمان اینگونه اظهار عقیده می‌کند: «در جواب استادان قصاید دارد. بعضی از اصل خوب‌تر و بعضی فروتر و بعضی برابر. بسیاری از معنی استادان را به تخصیص کمال اسمعیل در اشعار خود ایراد کرد»

وی گذشته از مدح پادشاهان و امرا و بزرگان قوم، قصایدی در توحید، نعت رسول اکرم (ص) و اولیای دین و مصیبت کربلا ساخته و از این لحاظ مانند دیگر قصیده‌سرایان آن عهد سرمشق گویندگانی است که در ادوار بعد مخصوصاً در دورهٔ صفویه در این زمینه طبع آزمایی کرده‌اند.^۱

سرودن قصاید برای ائمهٔ اطهار و بخصوص حضرت علی (ع) تا زمان او بدین نحو آشکارا و معمول نبوده است.

قصاید سلمان بیشتر در مدح خاندان جلایری است و بنابر مناسبات و پیش‌آمدهای زمان سروده شده است و در آن زمان جالب توجه به نظر می‌آمده ولیکن امروز برای کسانی که از آن وقایع اطلاع ندارند جالب نیست. در تغزل، تشبیب، خطابه و شریطه، قصاید سلمان در زمان خود بی‌نظیر است. دربارهٔ تشبیب و تغزل‌های سلمان این نکته را باید همواره در نظر داشت که معشوق و ممدوح، غالباً و عمده به هم می‌آمیزند. معمول این است که شعرا در ابتدای قصاید، وصف معشوق می‌کنند و بعد به مدح ممدوح می‌پردازند. از این نظر سلمان موقعیت ممتاز و بی‌نظیری دارد، گویی وقتی تغزل را شروع می‌کند همان ممدوح را در نظر دارد و این حالت از اشعار او بخوبی نمایان است و هرگاه به تصریح نزدیک شده، ناگاه عنان کلام را برگردانده و نظر عاشقانه را تعمیم می‌دهد و به این ترتیب خود به خود، ممدوح و معشوق، یکی می‌شوند و به این دلیل غالباً مجبور به تجدید و گنجاندن تغزل تازه در قصاید می‌شود. مانده قصیده‌ای با مطلع زیر:

صبح عید مگر بود عزم میدانش که ماه غالیه بر دوش داشت چو گانش

از میان انواع مختلف قوالب شعر که سلمان در آنها طبع آزمایی کرده، به تصدیق همه اکابر، در قصیده توانا تر است. علامه علی اکبر دهخدا در این باره می‌گوید: «سلمان در درجه اوّل قصیده سراسرست و می‌توان او را از آخرین قصیده‌سرایان معروف ایران پیش از صفویان دانست»^۲

۱- همان مأخذ، ص ۱۶۷.

۲- دهخدا، علی اکبر، لغتنامهٔ دهخدا، ذیل عنوان «سلمان ساوجی».

قدرت و شهرت سلمان در قصاید شیوایی است که معمولاً در ستایش شاهان و رجال عهد سروده و در آنها غالب قصاید معروف استادان مقدم را جواب گفته و به شیوه فصیحی متقدم در تشبیب، به توصیف معشوق و یا مظاهر گوناگون طبیعت همت گماشته و در همگی آنها به نیکوترین بیانی از عهده بر آمده است. اگر از چند قصیده او که بنابر عادت و میل اهل زمانه شاعر در آنها کمال تصنع به کاربرده بگذریم، بر روی هم زیان او در قصیده فصیح و گویا و شیوه‌اش شبیه به سبک سخن شاعران قصیده‌گوی قرن ششم و آغاز قرن هفتم است. در دیوان او به قصاید زیبایی برمی‌خوریم که در ستایش خداوند و نعت پیامبر و ائمه است و چنان که پیش از این گفتیم این شیوه در میان عده‌ای از شاعران این عهد متداول بوده.

از جمله وجوه اشتهاار سلمان سرودن قصیده مصنوعی است مرسوم به «بدایع الاسحار» که در اوان جوانی یعنی در همان روزگاری که غیاث الدین محمد وزیر را مدح می‌کرده، ساخته است. این قصیده را سلمان به پیروی از «سید ذوالفقار شیروانی» و «قوامی گنجه‌ای» سرود و خود در آغاز آن چنین نوشت: «این قصیده شامل است بر صنایع بدیع و بیان و اصول بحور و زحافات و منشعبات آن، چنانکه شصت و چهار بحر و قریب صد و بیست صنعت و دوایر سته که اوزان شانزده‌گانه و تفکیک بحور از آن معلوم گردد در آن مندرج است. موشح به قطعه‌ای چند مصنوع که به یمن دولت حضرت رفیع و سده منیع، مجذوب اهل عالم، سلطان الوزرا فی الامم، غیاث الدین و الدین... ذهن خامد کمترین بندگان؛ سلمان بن محمد ساوجی ابداع کرده است:

صفای صفوت رویت بریخت آب بهار هوای جنت کویت، بییخت مشک تثار...

دولتشاه سمرقندی درباره این قصیده گوید: «قبل از خواجه سلمان، صنعتی چند از قصیده خود زیادت ساخته و گویند که خواجه غیاث الدین محمد رشید صاحب دیوان که خواجه سلمان قصیده خارج خود را به نام او گفته، چنانکه خواجه سلمان را مدحاً بوده، صله آن نداد، خواجه سلمان پیش خواجه غیاث الدین محمد گله کرد که صدر سعید الماستری که سید ذوالفقار قصیده مصنوع خود را به نام او کرد، او را هفت خروار ابریشم، کرم نمود با وجود آنکه او وزیر شروان نبود و خواجه امروز به دولت، صاحب دیوان ممالک ایران و توران است. با وجود آنکه از قصیده من تا قصیده او تفاوت ظاهر و باهر است و به اضعاف آن صنایع و بدایع در آن مندرج است... راضیم که خواجه به عشر آن در حق من کرامت فرماید. خواجه از سخن سلمان طیره شد و گفت از علی بن ابی طالب تا سلمان تفاوت نیز هست، یعنی او را پایه و شرف سیادت هست و ترانه...»^۱

شیوه سلمان در قصاید، حدی میانه قداما و متأخرین قرار داد. بدین معنی که در عین اقتضای قداما اثر تحول زبان فارسی در قرن هفتم و هشتم در آنها مشهود است و نیز از حیث افکار و مطالب و مضامین، گاه به تازگی‌هایی در آنها باز می‌خوریم. بر روی هم سلمان در قصاید خود مقلد پیشینیان است و عده زیادی از مشاهیر آنان را جواب گفته است. مانند منوچهری و سنایی و انوری و خاقانی و ظهیر و کمال‌الدین اسماعیل، و به هر حال سخنش استوار و در عین حال روان است.

مضامین تازه، التزام ردیف‌های گوناگون، صنایع مختلف و ...، سلمان را در قصیده‌سرایی به مرحله‌ای می‌رساند که باید او را خاتم قصیده‌گویان بزرگ فارسی، پیش از دوره بازگشت ادبی شمرد. اقدام قصاید سلمان با مطلع:

سقی الله كأساً كصدغ الكواعب شبی عنبرین خال مشکین ذوایب

می‌باشد که قبل از سال ۷۳۶ سروده شده است و آخرین آنها قصیده‌ایی است با این مطلع:

ای سپهر سلطنت را روی و رایت آفتاب یافته از روی و رایت آفتاب و ماه تاب

که متعلق به بعد از سال ۷۷۷ است.

ویژگی‌های قصاید سلمان فهرست‌وار به قرار زیر است:

- ۱- علاوه بر سلامت و روانی زبان، دارای ترکیب‌های چست و محکمی است که در اشعار متقدمین او به چشم نمی‌خورد و آن سبکی است که به شعرای متوسط اختصاص دارد.
- ۲- مضمون آفرینی دقیق و باریک که جزء افتخارات متوسطین و متأخرین شمرده می‌شود.
- ۳- لطائف و پیرایه‌های نو پدید آورده. از جمله قصیده‌ای است با ردیف «دست» و قافیه «ار» و بیت حسن تخلص آن چنین است:

سودایی است ورنه چرا می‌کند دراز زلفت به عهد معدلت شهریار دست

و در یک قصیده بعد از تشبیب چنین می‌گوید:

بعد از این غم مخور ای دل که غم امروز همه روزی دشمن دارای مظفر شده است

- ۴- ردیف‌های صعب و مشکلی ایجاد کرده و آنها را به قدری روان ذکر می‌کند که گویی ساده و معمولی هستند. به علاوه این ردیف‌ها همه جا در نهایت خوبی نمایان می‌باشند:

منم امروز بلای شب هجران بر سر کرده در کار تو چون شمع دل و جان بر سر..^۲

ج- غزل سلمان

سلمان در غزل از جمله شاعران موفق است. فصاحت گفتار و مضمون‌یابی‌های او و آمیختن افکار عاشقانه و عارفانه در غزل، باعث شده است که وی در ردیف بهترین غزلسرایان قرن هشتم قرار گیرد. غزل‌های سلمان در بسیاری از موارد صورت استقبال از غزل‌های سعدی و در موارد متعدد دیگر چاشنی عرفانی و گاه لحن قلندرانه دارد و در همه آنها زبان استادانه شاعر جالب دقت خواننده است.^۱ سلمان از موفق‌ترین پیروان سبک کمال‌الدین اسماعیل است. کمال‌الدین در شعر فارسی مکتبی را بنیان نهاد که بر استواری و باریکی لفظ و ایهام آفرینی تودرتو متکی بود و سه تن از بزرگ‌ترین شعرای قرن هشتم یعنی خواجه، سلمان و حافظ سبک او را دنبال کردند و به کمال رساندند. اگر بگوییم غزل سلمان که تعداد آنها تقریباً برابر، غزل‌های حافظ است، بیشتر از غزل حافظ دارای ایهام است سخنی به گزاف نگفته‌ایم. سلمان بیشتر، مضمون آفرین است تا معنی آفرین، چنانکه پیشتر هم در این باب سخن گفته‌ایم و شعرای مضمون آفرین که خاقانی، کمال‌الدین اسماعیل، انوری و ظهیر از بزرگ‌ترین نمایندگان آنها هستند، جهان فکری و فرهنگی نمی‌سازند، بلکه مضامین جزئی فراوان شاعرانه را استادانه می‌پردازند. در مقابل شعرای معنی آفرین، عطار، مولوی و سعدی اهل فکر و فرهنگ‌اند و نابغه‌ای چون حافظ مجمع البحرین است و به یکسان مضمون پرداز و معنی آفرین است و سرّ عظمت و امتیاز او در همین نکته است. برای نمونه و اثبات صدق این داوری، به دو غزلی که سلمان و حافظ، یکی به اقتضای دیگری سروده است مراجعه کنید. مطلع این غزل از سلمان چنین است:

در ازل عکس می لعل تو در جام افتاد عاشق سوخته دل در طمع خام افتاد

در پایان غزل «نصیحتی کنمت، بشنو و بهانه مگیر» بیتی منسوب به حافظ وجود دارد که در آن از سلمان یاد شده است:

چه جای گفته خواجه و شعر سلمانست که شعر حافظ ما به ز شعر خوب ظهیر^۲

تعداد ابیات تمام غزلیات سلمان در حد معمول غزل است. اما معلوم نیست، رقیب او کمال خجندی چه نظری داشته که می‌گوید:

مرا هست اکثر غزل هفت بیت چو اشعار سلمان نرفته ز یاد

۱- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، بخش ۲، ص ۱۰۱۳.

۲- خرماهی، بهاء‌الدین، حافظ نامه، ص ۸۵-۷۹.

در این بیت ایهام زیبایی در کلمه «زیاد»، وجود دارد که علاوه بر اینکه زیاد بودن تعداد ابیات سلمان را نشان می‌دهد، گوشه‌ای و کنایه‌ای به عدم شهرت سلمان و شعر او دارد بدین معنی که شعر او از یاد رفته و فراموش شده است.

به هر حال غزلیات سلمان پس از سعدی، مولوی و حافظ در درجه اول است. صنایع بدیعی که بیشتر آنها در تناسب لفظی و معنایی است غزلیات سلمان را ممتاز ساخته است.

جامی در «بهارستان»، می‌گوید: «غزلیات وی نیز بسیار مطبوع و مصنوع است اما چون از آتش محبت و عشق که مقصود غزل آن است خالی است طبع ارباب ذوق بر آن اقبال نمی‌نماید.»^۱

مرحوم «شبللی نعمانی» در «شعر العجم» نظری شبیه جامی درباره غزل سلمان دارد: «غزلیات او چندان طرف توجه واقع نشد و جهتش هم این است که سبک سعدی پیش از او جهانی را مسخر کرده بود و چون او نمی‌دانست در این سبک چیزی بگوید، لذا شروع به مضمون آفرینی کرد. لیکن آوازه سعدی گوش‌ها را به قدری پر کرده بود که دیگر جای خالی برای او باقی نماند. وقتی که خواجه حافظ بر روی کارآمد همان سبک سعدی را اختیار نموده و این شراب را تیز کرد به طوری که حریفان را نه سرماند و نه دستار»^۲

اما بیان این نکته لازم به نظر می‌آید که اگر چه سلمان خود در غزل جزو شاعران درجه دو محسوب می‌شود اما واسطی بود که سبک شعری و میراث غزلی را که از سعدی و مولوی باقی مانده به حافظ رسانیده و باعث شکوفایی کامل غزل به دست حافظ شد. شاعرانی چون خواجه‌جوی کرمانی، ظهیر فاریابی کمال خجندی و کمال الدین اسماعیل نیز چنین خصوصیتی داشته و در برزخ میان دو سبک عمده واقع شده و آن را تکامل بخشیده‌اند.

د- قالب‌های دیگر

الف- قطعات: قطعات سلمان چندان قابل ملاحظه نیست. مخصوصاً پس از مقایسه با قطعات شاعر معاصرش «ابن یمین» که نکات اخلاقی و فلسفی بسیار در بر دارد. قطعات سلمان برای وظیفه و مدح اشخاص است و به اندازه‌ای سقوط کرده است که غیر از مداحی چیز دیگری در آن یافت نمی‌شود.

ب- ترکیب‌بند: در دیوان سلمان ترکیب‌بندی است که از حیث شکل، مانند آن در شعر فارسی دیده نشده است. به این ترتیب که بیت آخر هر بند، به جای اینکه مطابق معمول، مستقل باشد بیتی است از

۱- یاسمی، رشید، تتبع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساروجی، ص ۱۳۰.

۲- نعمانی، شبللی، شعر العجم، جلد ۲، ص ۱۶۰.

یک قصیده مرتبی که تا آخر ترکیب بند ادامه می‌یابد. سایر ترکیبات و ترجیعات او مطابق معمول است. سلمان راجع به ترجیعات خود سخن شیرینی دارد:

طرز ترجیع بند من یکسر
راست ماند به شاخ نیشکر
کز سرش تا به پا فرو رفتم
بود بندش ز بند شیرین تر

ج- رباعیات: این نوع شعر، بخش کوچکی از دیوان او را فراگرفته است. درباره رباعیات سلمان در بخش تقلید سلمان از خیام، آنچه لازم بود گفته شد.

د- ساقی نامه: که بیت اول آن چنین است:

بیا ساقیا مجلس عشرتی
بیارای در بهترین صورتی

و چنان می‌نماید که پیش از ساقی نامه حافظ سروده شده و از اولین ساقی نامه‌های زبان فارسی است، هر چند که صاحب «تذکره میخانه» - که مخصوص شرح حال شعرای ساقی نامه ساز است - از نظامی شروع کرده، لکن ساقی نامه نظامی، امیر خسرو و ... استخراجی است از مثنویات متقارب آنها که صاحب تذکره، آنها را مرتب کرده است. اما ساقی نامه حافظ و سلمان خود قالب و شعر مستقلی است و وابسته به هیچ مثنوی دیگری نیست.

ه - مثنوی

مثنویات سلمان به شرح زیر می‌باشند:

۱- مثنوی «جمشید و خورشید» که در هزج مقصور یا محذوف است و سلمان آن را در جمادی الثانی سال (۷۶۳) به نام سلطان اویس ساخت و بیش از دو هزار و نهصد بیت دارد. این مثنوی داستانی است ابداعی در عشق «جمشید» پسر فغفور چین به «خورشید» دختر قیصر روم و حوادثی که برای جمشید در راه وصول به معشوق رخ داده و شرح قهرمانی‌ها و پهلوانی‌های او تا بازگشت به چین و نشستن بر تخت سلطنت.

تاریخ پایان مثنوی از قطعه زیر مشخص می‌شود:

به رسم حضرت سلطان عهد شیخ اویس
که عهد سلطنتش باد متصل بدوام
شد این ربیع معانی جمادی الثانی
سنه ثلاث و ستین و سبعمائنه تمام

اکثر مجالس و وقایع آن را می‌توان با مختصر مطالعه‌ای به یکی از کتب زیر مربوط دانست:

شاهنامه فردوسی، خسرو و شیرین و هفت گنبد نظامی منسوب به ظهیرالدین فاریابی. جامی در بهارستان می‌گوید که سلمان در این مثنوی «چندان تکلف کرده است که آن را از چاشنی برده است»

اما این مثنوی چنان نیست که از مجالس هیجان انگیز خالی باشد. محافل سور و طرب و مواقع حزن و فراق را با زیبایی و سوزناکی فوق العاده شرح داده است. از تازگی‌های این مثنوی ایراد غزلیات، رباعیات و قطعات مناسب در متن و نقل حکایت از زبان عشاق یا مطربان مجالس بزم است.

این غزلیات علاوه بر آنکه خود مهیج و مؤثر هستند به واسطه تغییر وزن و قافیه، یکنواختی مثنوی را جبران می‌کنند.

۲- مثنوی فراقنامه: این مثنوی مشتمل بر وقایع تاریخی و شامل یک هزار و هفتصد بیت است در بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف و ذکر محبت میان سلطان اویس و پسر خواجه مرجان. بیرامشاه منظور نظر سلطان اویس بود. محبت آنها به درجه‌ای رسید که لحظه‌ای جدایی برای آنها ممکن نبود. اتفاقاً در سال ۷۶۱ بیرام قهر کرد و به بغداد رفت و پس از چندی آشتی کرد و باز به خدمت آمد و به جنگ گیلانیان شتافت و بدرود زندگی گفت و در سال ۷۶۹ مدفون گشت. یک سال پس از این واقعه (۷۷۰) سلطان اویس سلمان را مأمور نظم حکایتی مناسب حال خود ساخت:

شبی بنده را شاه پیروز بخت طلب کرد و بنشانند در پای تخت

زمن نامه‌ای خواست اندر فراق که آن نامه باشد سراسر فراق

در این مثنوی لطافت بسیار به کار رفته است. هر چند بحر متقارب، شایسته این موضوع نیست و بیشتر در داستان‌های حماسی، قهرمانی و خشن به کار گرفته می‌شود ولی شاعر چنان به مناسبت میل شاه سخن گفته و نشیب و فراز ایام وصال را شرح داده است که امروز هم برای خواننده خالی از لذت نیست.

در پایان این مثنوی شاعر برای تسلی خاطر شاه، شمه‌ای از فراق شمس و قمر (روز و شب)، گل و بلبل شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون، وامق و عذرا را ذکر نموده و گرفتاری آنها را در چنگ هجران و مرگ، بیان کرده است. درجه تأثیر این مثنوی دلپذیر در وجود سلطان به حدی بود که به هر بهانه‌ای می‌خواست از دوست و معشوق خود ذکری بشنود و لذا امر کرده بود صورت او را کشیده و با آن نقش بی‌جان، روزگار می‌گذرانید.

لطافت این مثنوی در نظر فضلائی قرون بعد نیز کم نشده و جامی در بهارستان درباره این مثنوی می‌گوید: «دیگر فراق‌نامه آن کتابی است بدیع و نظمی است لطیف».